بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری

20/11/94 اصول عملیه - برائت - برائت شرعیه - روایات دال بر برائت شرعیه - حدیث رفع

**ادله برائت (حدیث رفع)**

**مراد از مرفوع در روایت**

بحث در مورد حدیث رفع بود. عرض شد که در کلمات آقایان یک سبک بحثی دنبال شده است که آیا مثلا حدیث رفع، مراد از مرفوع احکام مجهوله است یا مثلا مؤاخذه بر افعال است چی هست بحث ها را که دنبال کردم بیش از همه بحث را از زاویه دید اینکه آیا اطلاق دارد یا ندارد اطلاق عقلا اشکال دارد یا ندارد معقول است از این زاویه دید بحث های تجریدی مطرح کرده اند. به نرظ می رسد که ما به جای اینکه بحث ها را به این سبک دنبال کنیم ببینیم این ترکیبات به طور متعارف به چه شکل استعمال می شود. معمولا اینها اشکالات جدی غیر معقول بودن اطلاقاتش ندارد ولی عمده اش این است که باید ببینیم ظهور این ترکیبات در چه هست. مثلا آقایان می گویند کأنه اطلاق دارد ما لا یعلمون هم افعال غیر معلومه الحکم هم احکام که انسان نمی داند این احکام هست یا نیست. ولی باید دید آیا واقعا در تعبیرات روایی این تعبیرات به کار می رود یا نمی رود. تا آن جایی که من دنبال کردم، من دیشب کلمه رفع را تقریبا مواردی حدود دو هزار و خورده ای موارد بود، رفعی که عن داشته باشد. تقریبا هزار موردش را دیدم و هزار موردش هم اکثرا بقیه اش هم که باقی ماند تکراریات باشد جوامع متأخر و اینها شاید چیزی از آن باقی نمانده باشد که ندیده باشم. هیچ موردی که رفع به تکلیف تعلق گرفته باشد پیدا نکردم. تنها همان عبارت حشام بن حکم هست که در گفتگویی که با زرار دارد صحبت سر این هست که آیا بعد از پیغمبر تکلیف رفع شده است یا نشده است و بحث هایی در مورد عصمت امام و لزوم امام مطرح می کند. کلمه رفع التکلیف عن الخلق یا التکلیف مرفوع عن الناس از این جور تعبیرات را در آن عبارتش آمده است که در کمال الدین صفحه 365 این را نقل کرده است. دیگر هیچ موردی من ندیدم که کلمه رفع، در کلمات امام ها و ائمه، این یک بحث علمی است یعنی بحث در چارچوب های اصطلاحی و علمی و بحث های علمی که قرار گرفته است این اصطلاحات جایگاه پیدا کرده است. اما در تعبیراتی که در روایات وارد شده است

من هیچ پیدا نکردم. به نظر می رسد که ما نباید ما لایعلمون را بگوییم که مراد احکام برداشته شده. نه ما لا یعلمون مراد افعال است. حالا نتیجه ای که آقایان می خواهند بگیرند گرفته می شود یا گرفته نمی شود بحث دیگری است من در موردش صحبت می کنیم ولی اینکه مراد احکام اینجا باشد درست نیست. تعبیر رَفع اصل معنای لغوی اش یعنی یک چیز فشاردار یک چیزی که حالا نه فشار دار یک چیزی که بر شیء هست آن را برداشتن هست. شیءی که از بالای شیء باشند یعنی رفع عنه در مقابل وَضع علی است. این شیئی که برداشته می شود گاهی اوقات شیء خوبی هست که بر شیء هست که برداشتنش خودش یک امر بدی است. ولی خب رفع اطلاق می شود. مثل بحث باران یک روایتی هست در مورد باران می گوید

**انما رفع الله القطره عن بنی اسرائیل بالسوء رأیهم فی انبیائهم و ان الله یرفع القطره عن هذه**

کلمه امت بعدش ندارد باید یک امتی چیزی باشد.

**و ان الله یرفع القطره عن هذه ببغضهم علی بن ابی طالب**

مناقب جلد 3 صفحه 215. که ادامه اش دارد می گوید راوی سوال می کند که مگر می شود کسی حضرت امیر را دشمن داشته باشد حضرت می فرماید که

**القعود النصره بغضٌ**

بغض فقط این نیست که انسان در دلش چیز داشته باشد اینکه نصرت نداشته باشد این خودش بغض است. اما معمولا چیزی که بر شیء قرار می گیرد یک سختی و مشقتی را برای او دارد و دشواری ای را دارد. خب در جلسه قبل هم عرض کردم این شیئی که بر انسان هست گاهی اوقات امر تکوینی است مثل بیماری، داء، بلا، رجس، جزام و امثال اینها که در روایات گفته شده است که علت و داء را بر می دارد. رفع المکاره عنه. در مشابه القرآن جلد 1 صفحه 46 تعبیر رفع المکاره دارد. رفع المعونه عنه. معونه این یک تعبیر. رفع های تکوینی ای که هیچ ربطی به اعمال هم ندارد بعضی از امور رفع تکوینی هست ولی

رفع های تکوینی هست که مرتبط با اعمال است مثل عذاب قبر آن ها هم بحث تکوینی است ولی تکوینی که مرتبت با اعمال است را جدا می کنیم. یک بحث بحث تکوینی که هیچ به اعمال عباد ارتباطی ندارد خب آن یک سری چیزها هست که از بحث ما کلا خارج است. اما یک سری موارد هست رفع خود عمل، خود عمل رفع کردن. این رفع عمل گاهی اوقات مراد این است که شیء را ایجاب نکرده است. ایجاب شیء را و تکلیف به او را و ایجاب به شیء را برداشتن. مثل آن و **جعل للذی لا یقدر علی الماء التیمم مسح الوجه و الیدین و رفع عنه مسح الرأس و الرجلین**. یعنی برداشتن ایجاب هست. یا در تحف العقول. **فإذا سلب من العبد حاسة من حواسه رفع العمل عنه بحاسته** بعد آیه قرآن را ذکر می کند و در ادامه می گوید **فقد رفع عن کل من کان بهذه الصفة الجهاد وجمیع الأعمال التی لا یقوم بها** . اینکه جمیع الاعمال التی لا یقوم بها است در تحف العقول در بحار لا تقوم الا بها. هر دو جورش در جلسه قبل توضیح دادم. علی ای تقدیر می گوید رفع الجهاد یعنی وجوب جهاد را برداشته است. این یک جور است که مراد از رفع فعل ایجاب عمل است. این متعلق این رفع اعمال هستند قبل از وجود. یعنی اعمالی که لا به شرط از وجود و عدم هستند اینها متعلق هستند. اگر واجب باشد مکلف باید اینها را در خارج محقق کند. اگر واجب نباشد مکلف موظف نیست که اینها را در خارج محقق کند. به تعبیر آقایان می گویند ماهیت شیء است که نسبت به وجود و عدم لا به شرط است. خب این یک رفع است.

از آن طرف شبیه همین در مورد وَضع هم ما داریم شبیه همین در مورد وضع، **فرض الصلوه اربع رکعات فجعل للمسافر رکعتین. و وضع عنه الرکعتین**. یعنی ایجاب دو رکعت برداشته شده است. یا در تفسیر امام حسن عسگری می گوید **تتکلفون ما قد وُضِعَ عنکم.** ظاهرا مراد همین است. چیزهایی که بر گردن شما واجب نیست شما زورکی خودتان را به آنها وادار می کنید. یا **وضع عنهم عسرهم.** سختی ها را از روی آنها برداشته می شود. که حالا بعد در مورد اینها صحبت می کنیم که وضع عنهم عسرهم در بعضی روایات مسئله توضیحاتی دارد که در مورد آنها صحبت خواهیم کرد. خب این یک سری وضع یا رفع که، آهان یک تعبیر وضعی هست که روایت های عامه خیلی زیاد به آن وارد شده است که خداوند از مسافر

وضع عنه الصوم و شطر الصلوه. که خیلی هم در روایت های کتاب های به نقل از عامه وارد شده است و هم در خود کتب عامه. این یعنی ایجاب. بحث ایجاب شیء.

سوال: شطر یعنی چه

پاسخ: شطر یعنی نیمی از نماز. یعنی نماز دو رکعتی شده است.

خب این یک سری مواردی که در مورد وضع یا رفع به عمل قبل از ... تعلق گرفته است. یک موقعی وضع و رفع به آن تبعه عمل تعلق گرفته است. یا صریحا کلمه تبعه به کار رفته است مثل آن روایتی که در صحیفه سجادیه وارد شده است

**اللهم و ما تعد یا علی فیه من قول ، أو أسرفا علی فیه من فعل ، أو ضیعاه لی من حق ، أو قصرا بی عنه من واجب فقد وهبته لهما ، وجدت به علیهما ، و رغبت الیک فی وضع تبعته عنهما**

واژه تبعه. یا آن چیزی که به حمل شایع تبعه است. آن چیزی که به حمل شایع تبعه است ممکن است عذاب قبر باشد.

**من مات یوم الجمعه او لیله الجمعه رفع عنه عذاب القبر**

یا ترس از نکیر و منکر باشد که آن هم به یک معنا

**رفع عنه هول منکر و نکیر**

این هم یک مطلب. یا چیزهای دیگری که در مورد عذاب قیامت و امثال اینها هست روایات رفع الله عنه یوم القیامه الجوع و العطش. اینها همه مربوط به عذاب های اخروی است. یا عذاب های دنیوی. در عذاب های اخروی هم یک تعبیر دیگر است.

**نروی أن رسول الله ص قال لعدی بن حاتم رفع عن أبیک العذاب الشدید بسخاوة نفسه**

که این عذاب شدید یک نوع به اصطلاح عذاب اعمال چیز هست می گوید آن شدت عذاب از عدی بن حاتم به خاطر سخاوتش برداشته شده است. خب این یک جور. یک جور دیگر اینکه عذاب های دنیوی هست. عذاب های دنیوی روایتی هست در تفسیر قمّی جلد 1 صفحه 238 در مورد عذاب هایی که به بنی اسرائیل نازل شده است آنجا صحبت سر این

هست که ادعا می کردند که خدا این عذاب را از ما برطرف کند می گوید چند تکه دارد من یک تکه اش را انتخاب کردم قسمت های مختلفش به بحث مربوط است ولی من یک تکه اش را آورده ام.

**فقالوا لموسی: لئن رفع الله عنا الدم لنرسلن معک بنی إسرائیل**

دم که آب هایشان تبدیل به خون می شد. خب یک عذاب دنیوی بود که رفع الله عنا الدّم. این هم یک جور عذاب. این عذاب دنیوی تکوینی است عذاب دنیوی است ولی تکوینی است. یک سری عذاب های دنیوی تشریحی است. یعنی عقابی برای آنها به عنوان عذاب جعل می شود. آن در احتجاج هست از کلام حضرت امیر صلوات الله علیه درباره عمر لعنه الله علیه نقل شده است که مذمت عمر می کند می گوید

**رَفَعَ السَّیْفَ عَمَّنْ کَانَ صَاحِبُهُ وَضَعَهُ عَلَیْهِ**

سیف ظاهرا اشاره است به اینکه، اشاره به داستان خالد بن ولید است. خالد بن ولید به دلیل آن داستانی که با مالک بن نبیره زنش انجام داد او را کشت و با زنش چیز کرد و اینها، ابوبکر دستور قتلش را صادر کرد و عمر آمد این نامه قتل را پاره کرد و گفت سیف الله و چی هست و اشاره به همان داستان خالد بن ولید و امثال اینها است.

سوال: .... عمر گفت ولش کن این سیف الله است.

پاسخ: نمی دونم پس باید یک بار دیگر نگاه کنم ببینم شاید در مورد ابی بکر بوده است من سریع چیز کردم. اگر قصه مال خالد بن ولید باشد که برعکس است همان طور که شما می فرمایید اینها را من سریع نگاه کردم مطلبش فرقی نمی کند روی مضامینش خیلی دقت نکردم عبارت را سریع خواندم. اصلا فرق نمی کند به هر حال رفع السیف یعنی حد قتل. حدی که گردن زدن. گردن زدن را از کسی که وضعه علیه حکم به به اصطلاح قصاص در موردش وجود داشت آن را رفع کرده است. در تحف العقول صفحه 480 این هست

**فَکَانَ الْحُکْمُ فِیهِمْ رَفْعَ السَّیْفِ عَنْهُمْ وَ الْکَفَّ عَنْ أَذَاهُمْ**

یعنی جهاد کردن با آنها و اینکه کشتن آنها. این کشتن تکوینی نیست کشتنی که انسانها وظیفه دارند مسلمان ها با آنها بجنگند و شمشیر. البته گاهی اوقات اشاره به جنبه های تکوینی هم در مشابهات این تعبیر هست. در اختصاص دارد

**فلما عن رفعنا عن القوم سیوفنا**

یعنی وقتی جهاد را تعطیل کردیم مشکلات ایجاد شد و وقتی جهاد را انجام ندادیم ادامه اش است که نمی دانم آنها چه کردند و مشکلات ایجاد کردند. یک عبارتی است از معاویه لعنت الله علیه نامه ای نوشته است به حضرت امیر در آن نامه یک شعر شاعری را که در واقع به یک معنا مذمت حضرت امیر المؤمنین است را آورده است. البته مذمت به یک معنا فحاشی نیست. مذمت یک مقدار حقوقی است اگر عبارت با ببینید می گوید ما امام داریم آنها هم امام دارند ما بین ما و اهل عراق ما اهل شام هستیم آنها اهل عراق هستند و اهل عراق امیر المومنین را قبول دارند ما معاویه را قبول داریم آنها به او چیز می کنند بعد می گوید که

**ما فی علیٍّ لمستعتبٍ مقالٌ**

می گوید اعتراضی نسبت به حضرت امیر نیست

**سوی ضمه المحدثینا**

مگر این جهتی که آدم های تازه کار را به خودش ضم کرده است و گرد خودش جمع آورده است.

**وإیثاره الیوم أهل الذنوب ورفع القصاص عن القاتلینا**

خلاصه کسانی که عثمان را کشتند این قصاص را از آنها برداشته است که حضرت امیر در جواب نوشته است که تو چکاره ای که مدعی قصاصش هستی اولیاء دم او هستی؟ شما چیز بکن به حکومت تمکین بکن

سوال: شعر

پاسخ: نه شعر نیست پاسخ حضرت نثر است. خب تو این وسط چه کاره ای اولیاء دمش خود عثمان هستند بیایند شکایت کنند ما رسیدگی می کنیم و حکم دادگاه در موردش صادر

می شود. این وسط تو چکاره ای خودت را انداخته ای وسط و امثال اینها. رفع القصاص عن القاتلینا. متعلق قصاص هست که عذاب دنیوی هست که این عذاب تکوینی نیست عذاب تشریعی است. یعنی آن چیزی که قاتل باید در باره اش وارد شده باشد. خب این هم یک سری چیزهایی هست که در روایات ما داریم. مشابه اینها یک تعبیری بود

**سَأَلْتُهُ عَنِ الصَّبِیِّ یَسْرِقُ قَالَ إِنْ کَانَ لَهُ سَبْعُ سِنِینَ أَوْ أَقَلُّ رُفِعَ عنه**

این رفع عنه، ظاهرا یعنی از صبی برداشته می شود نائب فاعل، یعنی مفعول اولش محذوف است. فاعل اصلی اش یعنی رفع الله مثلا العذاب، الحد، امثال اینها محذوف است. عمدتا مراد حد خاصی است که بعدا ذکر می شود. در ادامه روایت یک حدی در مورد بچه بالاتر از هفت سال ذکر شده است که می گوید این عقوبت و عذاب از او برداشته می شود که البته اینجا صریحا ذکر نشده است آن نائب فاعل محذوف. در مثال های قبلی که بود صریحا به خود طبقه مرفوع صریحا ذکر شده بود که طبقه مرفوع است عذاب مرفوع است قصاص مرفوع است و آن مثال های دیگری که زده است. اما اینکه خود عمل مرفوع باشد، خود عمل من همین جوری که به سرعت نگاه کردم کلمه وضع را فرصت نکردم، آهان یک چیز دیگر هم عرض کنم گاهی اوقات هم کلمه قلم، وضع القلم یا رفع القلم امثال اینها هست که ظاهرا مراد از قلم، قلم مؤاخذه است یعنی قلم مؤاخذه به این معنا حالا یا قلمی است که فرشتگان در نامه اعمال می نویسند که ظاهرا مراد این هست یعنی قلم فرشتگان. یک تصویر دیگر این هست که قلمی که قاضی به عنوان حکم بر علیه اشخاص صادر می کند. مراد این باشد. من شاهد روشنی ندیدم ولی ذوقا می تواند مراد از قلم او باشد ولی عمدتا فکر می کنم مراد قلم فرشتگان در نامه اعمال هست می گوید فرشتگان در نامه اعمال به عنوان سیئه این را یادداشت نمی کنند. کنایه از این است که این سیئه حساب نمی شود. بنابراین تمام آثاری که به جهت سیئه بودن آن عمل تحقق پیدا کرده است، آن آثار برداشته می شود یعنی مستقیما مراد این نیست که مؤاخذه برداشته می شود این میگویند این قلمی که اینها را در نامه اعمال نوشته می شود، نوشته نمی شود یعنی این سیئه حساب نمی شود. سیئه حساب نمیشود آثار حقوقی هم دارد. بنابراین همه آثاری که در دنیا برای سیئه هست من الکفاره و العقوبه و الحد و التحذیر و امثال اینها برداشته می شود و آن اموری که برای آخرت برای

سیئه هست مثل عقاب و عذاب و قبر و همه چیزهایی که ناشی از به خاطر سیئه بدن سیئه بر شخص بار می شود چه امور تکوینی مثل عذاب قبر و چه امور تشریعی مثل، یک جور تشریعی مثل عذابی که در آخرت بر افراد متوجه می شود همه اینها اطلاق روایات رفع قلم این هست که اینها برداشته می شود. ولی مرفوع خود قلم است. توجه دارید یعنی آن که مستقیما رفع به آن قرار گرفته است القم مرفوعٌ. اما اینکه به آن عمل گفته باشند مرفوعٌ من عجالتا پیدا نکردم ولی مانعی هم ن دارد این روایات هم ظاهرا همین معنا مراد هست که قلم، حالا در موردش صحبت می کنم که تقریبا روشن هست که خود عمل را مستقیم ولی آیا اینجا باید یک فعلی تقدیر بگیریم یعنی مؤاخذه بر عمل مرفوع است؟ یا نه خود عمل به اعتبار آن مؤاخذه ای که عمل دارد می شود گفت که عمل بر گردن من هست. شاید بشود گفت که آن مؤاخذه اعمال مصحح این هست که بگوییم عمل به گردن ما است. رفع مؤاخذه مصحح این است که بگوییم دیگر عمل به گردن ما نیست. لازم نیست تقدیر لفظی بگیریم. مؤاخذه و تبعه و امثال اینها لفظا مقدر نیست. بلکه مصحح اسناد وضع علی المکلف یا رفع علی المکلف به آن عمل است.

سوال: حاج آقا آن طرف رفع ....

پاسخ: نه عمل قبل از شیئ است بحث عمل بعد از شیء است. بعد از شیء می خواهم ببینم موردی داریم یا نداریم که عمل واقع شده بگویم این عمل واقع شده به گردن من هست. عمل واقع شده نه عملی که، عملی که انجام داده ام، من عجالتا می گویم من کلمه وضع را اولا چیز نکردم تتبع کامل نکردم که ببینم مثلا وضعت شرب الخمر علی المکلف، وضعت ترک الصلوه علی المکلف ایا همچین چیزی که عمل خارجی ای که از شخص سر زده است مثل شرب خمر که یک محرمی است یا ترک صلوه که ترک واجبی هست آن را صریحا مفعول قرار داده شده باشد من عجالتا در غیر از این روایت پیدا نکردم. حالا باید این را یک مقدار تتبعش را کامل کنم و در موردش صحبت کنم ولی این مانعی ندارد تقریبا روایت روشن است که مراد خود عمل است. حالا ایا تقدیر باید بگیریم اینجا یا تقدیر نگیریم امثال اینها آن خیلی مهم نیست. خب حالا این مقدار را فعلا بحثش را و پرونده اش را باز می گذاریم و من هم یک مقداری تتبع کردم اگر به نتیجه رسیدم

سوال: تأثیرش در این است که مقدر بگیریم یا نگیریم؟

پاسخ: بله مقدر بگیریم یا نگیریم امثال ایها. من به نظرم نیازی نیست که تقدیر بگیریم اینجا از باب تقدیر نیست از باب این هست که اگر عملی مؤاخذه به دنبال داشته باشد خود این عمل را می توانیم بگوییم که بر گردن مکلف است که این مؤاخذه مصحح اسناد وضع و رفع به عمل انجام شده است. نه اینکه آن تقدیر. نه تقدیر به نظرم نیازی نیست اینجا گرفته شود. خیلی فرق ندارد در این بحث اینکه مصحح بدانیم یا تقدیر لفظی بدانیم. خب حالا این بحث را داشته باشید عرض کردم یک مقداری بگذارید بگردیم ببینیم تتبع کنیم ببینیم موردی پیدا می کنیم که خود عمل را گفته باشند به گردن عباد می آیند اگر پیدا نکردیم مثلا بگوییم تقدیر گرفت یا نگرفت حالا آن بحث هایش باشد برای بعد.

این کلیت بحث رفع و وضع در روایات. اما بیاییم روی حدیث رفع. این حدیث رفع عرض کردم که چند گونه وارد شده است. بیشترین ورودش قطعات سه تایی هست. قطعه سه تایی که هم از عامه و هم از خاصه وارد شده است و مسلم پیغمبر این را فرموده است و تکرر در کتب عامه و خاصه و روایاتی که حالا ما سه چهار تا از این روایت ها را از جهت سندی اعتبارش را اثبات کردیم حالا غیر از آن که اعتبارش را اثبات کردیم تکرر این نقل در میان عامه و خاصه اینها مسلم هست که این سه تایی ها صادر شده است. این است که

سوال:... سه تا هست

پاسخ: آنها هم سه تا هست. یعنی هم عامه و هم خاصه

سوال: شش تایی و نه تایی

پاسخ: حالا غیر از آن شش تایی و نه تایی و آن ها. سه تایی تنها سه تایی را می خواهم. خود آن تنها سه تایی به این شکل از پیغمبر صدورش مسلم است. حالا بحث خواهیم کرد که آن شش تایی هایی که این سه تایی داخلش هست رابطه های اینها چیست؟ حالا اینها را یک بحث هایی بعدا در موردش نقل می کنیم. من روایاتی شروع کردم تعبیراتش را دسته بندی کردن از تعبیراتی که نزدیک به هم است نزدیکتر است شروع می کنیم که همه روایت

ها را کنار هم بگذاریم و بخوانیم. از سه تایی شروع کردم. سه تایی و بعد چهار تایی و بعد شش تایی و بعد یکی ای و بعد نه تایی. یکی ای چون در آن نه تا هم وارد شده است

سوال: این که این سه تایی ها مقطع نیست و...

پاسخ: اینها را صحبت می کنیم ما اول اینها را یکی یکی صحبت می کنیم و بعد رابطه اینها را می خواهیم در موردشان صحبت کنیم من اجمالا عرض کنم به نظرم پیغمبر صلوات الله علیه تعبیرات مختلفی داشته است روایت های مختلفی بوده است روایت نه تایی جمع بین روایات مختلف پیغمبر هست حالا یا همه آن روایات را اصلا پیغمبر برای عموم مردم فرموده است یا برای عموم مردم هم نفرموده است قطعه ای را برای حضرت امیر فرموده است برای ائمه فرموده است و امثال اینها جزو مواردی هست که به اصطلاح بر چیزها فرموده است. این است که جمع بین این روایات که بعضی سه تایی است بعضی چهار تایی است بعضی ها شش تایی است بعضی ها هشت تایی است بعضی ها نه تایی است، این هست که اینها قطعات مختلفی بوده است که ائمه معصومین علیهم السلام این قطعات را کنار هم چیده اند و یکجا بیان نموده اند. حالا یا همه قطعاتش را در چیز عمومی هم فرموده بودند یا اینکه آن سه تا را، آن سه تای خطأ و نسیان و اکراه را فرموده اند به علاوه یک وسوسه فی التفکر فی الخلق. آن وسوسه فی التفکر فی الخلق هم در میان عامه خیلی وارد شده است. حالا با تعبیری که یک مقدار فرق دارد با این آن هم خیلی وارد شده است این چهار تا را پیغمبر فرموده اند این قطعا در چیز عمومی فرموده بودند حالا تعبیرات دیگری احتمال دارد عمومی نفرموده باشند و جزو ذخایری باشد که به حضرت امیر فرمودند و از ائمه معصومین از آن طریق این ها را فرموده اند یا ممکن است مجموعه اش را هم پیغمبر به صورت خاص برای حضرت امیر فرموده باشند و این که از این مجموعه بعضی هایش را به صورت عمومی هم فرموده باشند. یک همچین چیزهایی قابل جمع است اینها خیلی با هم دیگر تنافی جدی ندارند که از این جهت این روایات بخواهد تنافی ایجاد شود. عمده اش تعبیراتش است چون یک سری تعبیرات بعضی هایش مصدر است و بعضی هایش فعل ماضی است و بعضی هایش مضارع است و من میخواهم روی این فعل ماضی و فعل مضارع و مصدر و اینها بحث کنم به نظرم در مفاد این روایت اثر دارد. و در تفسیری که این روایات

می خواهیم بکنیم باید روی این دقت ها بکنیم که ببینیم تعبیرات چیست. خب آن سه تایی ای که ما داریم یک سه تایی هست که خطا و نسیان و استکراه در آن واقع شده است که این پنج شکل به این شکل آمده است. رفع عن امتی الخطأ و النسیان و ما استکرهوا علیه این یک. تجاوز الله عن امتی الخطأ و النسیان و ما استکرهوا علیه. وضع عن امتی الخطأ و النسیان و ما استکرهوا علیه. من اینها را رقم مسلسل می خواهم بزنم حالا همه شان را جمع نکرده ام ولی همه اش را می خواهم منظم و مرتب کنم که بعد از این آدرس که می خواهیم بدهیم آن شماره روایت شماره سه را شماره چهار و امثال اینها به صورت رقمی آدرس دهیم که یک کمی راحت تر باشد آدرس دهی. عرض کردم روایت اول رفع عن امتی الخطأ و النسیان و ما استکرهوا علیه. دو تجاوز الله عن امتی الخطأ و النسیان و ما استکرهوا علیه. سه وضع عن امتی الخطأ و النسیان و ما استکرهوا علیه. چهار عفی عن امتی ثلاث الخطأ و النسیان و الاستکراه. تا الآن ما استکرهوا علیه بود اینجا الاستکراه. به صورت مصدر آمده است. که این رقم چهارم یک ذیلی دارد و قال ابو عبدالله علیه السلام و فیها رابعه ما لا یطیقون. ما لا یطیقون را بنابر این نقل امام علیه السلام اضافه کرده اند. خب پنجم که یک مقداری تعبیرش فرق دارد رفع الله عن امتی خطئها و نسیانها و ما اکرهت علیه. خطئها و نسیانها است. خطأ خالی نیست. خطأ مضاف به ها، خطئها و نسیانها و ما اکرهت علیه. ما استکرهوا علیه است این ما اکرهت علیه است یک مقداری تعبیرش با تعبیرات دیگر تفاوت دارد به خاطر همین من این را متأخر از آنها ذکر کردم. این پنج تا سه تایی که اینجا داریم یک سه تایی دیگر داریم که این سه تایی چیزهایش فرق دارد. آن خطأ و نسیان و اینها ندارد به جای آنها اکراه و ما لا یطیقون و خطا دارد. خطا هم دارد ولی یک قدری ترتیبش فرق دارد. نسیان ندارد به جای نسیان و ما لم یطیقون. این شبیه آن چهارتایی است. شبیه همان چهار تایی است ولی از آن چهار تایی به جای نسیان، نسیان نیاورده است آن ما لا یطیقون که امام علیه السلام اضافه فرموده بودند این داخل متن است. آن این است وضع عن امتی ما اکرهوا علیه و ما لم یطیقوا و ما اخطئوا که همه اش هم فعل است. اکرهوا علیه، لم یطیقوا و همه هم ماضی است. ما اکرهوا علیه، ما لم یطیقوا، و ما اخطئوا. که حدیث معتبر سندی هم هست و از جهت سندی از همه حدیث های ما معتبرتر هست. حدیث استکراه علی الیمین روایت صریح بزنطی

هست و اینها. خب این چهار تایی که در اینها وجود دارد خود این چهار تا در روایات دیگری با هم جمع شده اند. که

**رفع عن امتی اربع خصال خطئها و نسیانها و موضوع علیه و ما لم یطیقوا. و ذلک قول الله عز و جل ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا أو اخطأنا ربنا و لا تحمل علینا أصرا کما حملته علی الذین من قبلنا ربنا و لا تحملنا ما لا طاقه لنا به و قول انما الاکره و قلبه مطمئن بالایمان.**

و هشتم رفعت عن امتی اربع خصال ما اخطئوا ما نسوا و ما اکرهوا علیه و ما لم یطیقوا که این خیلی شبیه آن روایتی هست که از امام رضا نقل شده بود ما اخطئوا و ما لم یطیقوا و ما اکرهوا علیه فقط یک ما نسوا اضافه دارد. خیلی خیل شبیه آن هست که به نظر می رسد که این دو تا اصلا کاملا مشابه هم باشد. از امام صادق هست آن از امام رضا است ولی تعبیراتشان خیلی مشابه است. این چهار تا را اول ما بحث می کنیم فردا و بعد می رویم روی بحث روایات دیگری که اینجا دارد. من حالا البته کل روایات را اول به ترتیب می خوانم و شماره می زنم ولی بعدا یکی یکی از سه تایی و چهارتایی بحث هایش را شروع می کنم و بعد برویم در روایت بعدی ببینیم که این روایت را چجوری باید معنا کنیم و در موردشان صحبت کنیم این جدا جدا کردن فکر می کنم مفید باشد در بحث هایی که در ادامه خواهیم داشت.

وصلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد